

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت

دانشگاه شهید بهشتی، پاییز 89

Research Journal of Islamic Philosophy and  
Theology of Shahid Beheshti University

## بررسی و نقد تفسیر کریپکی از استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین

دکتر محمد سعیدی مهر\*  
غلامرضا حسین پور\*\*

### چکیده

به باور اکثر شارحان، استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین که مشتمل بر بندهای 243 تا 315 پژوهش‌های فلسفی است، نشان می‌دهد که گوینده این زبان، به هیچ شیوه‌ای نمی‌تواند تمایزی را میان «درست به نظر رسیدن» و «درست بودن» برقرار کند؛ یعنی هیچ‌کس دیگری جز گوینده زبان خصوصی نمی‌تواند آن را بفهمد و هیچ چیزی، نمی‌تواند واژه چنین زبانی فرض شود تا به چیزی ارجاع دهد. اما بر پایه تفسیر کریپکی، «استدلال واقعی زبان خصوصی»، به‌جای بندهای 243 تا 315، در حقیقت، در بندهای 143 تا 242 و نتیجه این استدلال نیز در بند 202 مطرح می‌شود. طبق تفسیر کریپکی، ویتگنشتاین تناقض شکاکانه‌ای را در مورد مسئله «پیروی از قاعده» مطرح می‌کند و یک راه‌حل شکاکانه هم به شکل هیومی آن به مسئله شکاکانه‌اش می‌دهد و استدلال علیه امکان زبان خصوصی، در واقع نتیجه و پیامد همین راه‌حل شکاکانه است. تفسیر کریپکی مورد نقدهای فراوانی قرار گرفته است. از نظر ناقدان، دیدگاه کریپکی، افزون بر آنکه با واقعیات تاریخی مربوط به تگون و تکمیل متن پژوهش‌ها چندان سازگار نیست، از جهت

\* عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس  
Saeedimehr@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی  
reza\_hossein\_pour@yahoo.com

تفسیری که از شکاکیت ویتگنشتاین و مقایسه او با هیوم ارائه می‌کند و نیز رویکرد جامعه‌شناختی‌ای که در تحلیل مواضع ویتگنشتاین اتخاذ می‌کند، نادرست است. واژگان کلیدی: ویتگنشتاین، استدلال زبان خصوصی، کریپکی، پیروی از قاعده، تناقض شکاکانه.

#### مقدمه

ویتگنشتاین زبان خصوصی را زبانی می‌داند که واژه‌هایش «به آنچه که می‌تواند تنها برای شخص گوینده شناخته شده باشد، ارجاع دهند: یعنی به احساسات خصوصی بی‌واسطه‌اش» (بند 243). در اینجا، توجه به این نکته لازم است که آنچه به نام «استدلال زبان خصوصی»<sup>1</sup> معروف است، در واقع رد و ابطال زبان خصوصی است، نه استدلال در باب وجود خود زبان خصوصی؛ یعنی زبانی که در آن تنها یک شخص؛ یعنی گوینده می‌تواند واژه‌های آن را بفهمد.

فیلسوفان تحلیلی نقش مهمی را به استدلال زبان خصوصی می‌دهند، زیرا این استدلال، ما را به فلسفه جدید و دکارت بازمی‌گرداند و آن مسئله این است که اساس معرفت در ذهن بنیان گذاشته می‌شود. اساساً فرض اینکه ما شناختی از محتویات آگاهی‌مان که ذاتاً خصوصی هستند، داریم، حداقل برای فیلسوفان چند قرن گذشته کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید. این مضامین و محتویات می‌توانند حقایقی بدیهی، مانند «من می‌اندیشم» یا موضوعاتی، مانند داده‌های حسی باشند. این مفاهیم بی‌واسطه آگاهی هر چه هستند، ساختمان معرفت باید بر بنای این بنیاد ساخته می‌شد. از این رو، دلیل اصلی اینکه استدلال زبان خصوصی بسیار جذاب شده است، شاید این باشد که این استدلال، در صورت معتبر بودن، نشان می‌دهد که این رهیافت فلسفه جدید اساساً بدون وجه و شاید اصولاً غلط بوده است.

به باور بسیاری از شارحان فلسفه ویتگنشتاین، استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین

مشمتمل بر بندهای 243 تا 315 پژوهش‌های فلسفی است و نشان می‌دهد که گوینده این زبان، به هیچ شیوه‌ای نمی‌تواند تمایزی را میان «درست به نظر رسیدن» و «درست بودن» برقرار کند؛ یعنی هیچ‌کس جز گوینده زبان خصوصی نمی‌تواند آن را بفهمد و هیچ چیز نمی‌تواند واژه چنین زبانی فرض شود تا به چیزی ارجاع دهد.

سول کریپکی در کتاب قواعد و زبان خصوصی از نظر ویتگنشتاین<sup>2</sup> معتقد است که اغلب مفسران ویتگنشتاین در فهم استدلال زبان خصوصی او دچار سوءفهم شده‌اند، زیرا آنها آگاه نیستند که استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین، در واقع واکنشی به صورت جدید از شکاکیت است و عدم امکان زبان خصوصی هم نتیجه راه‌حل شکاکانه اوست. بر پایه تفسیر کریپکی از هسته مرکزی پژوهش‌های فلسفی «استدلال زبان خصوصی واقعی» شامل بندهای 243 تا 315 نمی‌شود، بلکه مشتمل بر بندهای 143 تا 242 است که به مباحث پیروی از قاعده معروفاند.

تفسیر کریپکی از استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین پس از انتشار مورد انتقادات فراوانی قرار گرفته است. در این مقاله ابتدا تصویری فشرده، و در حد امکان جامع، از این تفسیر عرضه و سپس دیدگاه‌های انتقادی برخی از فیلسوفان معاصر در باب این تفسیر بررسی می‌شود.

### تفسیر کریپکی از استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین تناقض شکاکانه ویتگنشتاین

بر پایه نظر کریپکی، در ضمن ملاحظات مربوط به پیروی از قاعده ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی (بندهای 143-242)، تناقض شکاکانه‌ای<sup>3</sup> (تناقض مطرح شده در بند 201) وجود دارد که مسئله محوری این کتاب است. ویتگنشتاین در بند 201 پژوهش‌های فلسفی می‌گوید: «تناقض ما این بود: قاعده نمی‌تواند شیوه عمل را تعیین کند، زیرا هر شیوه عملی را می‌شود در توافق با قاعده قرار داد.»

کریپکی در پی آن است تا تناقض مزبور را پرورش دهد (Kripke, p.7). این تناقض به نظر کریپکی، می‌تواند صورت جدیدی از شکاکیت فلسفی تلقی شود. او این مسئله را به پیروی از ویتگنشتاین، بدواً با توجه به مثالی ریاضی پیش می‌برد، هر چند به اذعان او، معضل مطرح از سوی شکاک مفروض، شامل تمام کابردهای بامعنای زبان می‌شود.

کریپکی برای تبیین این تناقض شکاکانه، عبارت «جمع کردن»<sup>4</sup> و نماد «+» را به کار می‌برد تا عمل مشهور ریاضی؛ یعنی علامت جمع را نشان دهد. فرض کنیم که «68 + 57» محاسبه‌ای است که ما هرگز از قبل انجام نداده‌ایم. ما این محاسبه را که البته پاسخ «125» حاصل آن است، انجام می‌دهیم. اما حالا فرض کنید با شکاک غیرعادی مواجه می‌شویم که معتقد است در گذشته علامت جمع «+» را به کار می‌برده است تا تابعی را نشان دهد که خود آن را «quus» می‌نامد و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: اگر دو عدد کوچکتر از 57 باشند، پاسخ، مجموع همان دو عدد (به معنای متعارف امروزی آن) خواهد بود، اما اگر یکی و یا هر دو عدد از 57 بزرگ‌تر باشند، پاسخ آن همواره عدد 5 خواهد بود.

زمانی که کریپکی تناقض شکاکانه‌اش را درباره معنای مطرح می‌کند، نقش شکاک دیالکتیکی<sup>5</sup> را ایفا می‌کند (ibid, p.3)، یک شکاک دیالکتیکی از احکام ثابت و غیر قابل تردید در باب یک موضوع آغاز می‌کند و نتیجه‌ای شکاکانه از تحلیل خود در باب آن احکام بیرون می‌کشد. این شکاک، برای اینکه موفق شود، باید ما را متقاعد کند که ما پیش از مواجهه با استدلال‌اتش، متعهد به لوازمی شده بوده‌ایم که منجر به نتیجه شکاکانه‌اش شده است.

واقعیت آن است که تناقض شکاکانه کریپکی ریشه در تفسیر او از این ایده دارد که کاربرد زبان، از منظر معناشناختی، ما را مجبور به پذیرش معیارهایی می‌کند که با تصدیقات درست یا غلط ما تناسب دارند. کریپکی

هم برای توفیق نظریاتش، باید ما را قانع کند که پیش از مواجهه با استدلال‌هایش متعهد به تفسیر این ایده بوده ایم (Ebbs, pp.10-11).

**تأملات کریپکی در باب معناداری فهم روزمره ما**  
مهم‌ترین عنصر در حرکت دیالکتیکی کریپکی، تفسیر او از فهم روزمره ما درباره معناست. کریپکی ابتدا فهم روزمره ما را در باب معنا بررسی کرده است:

من مانند بسیاری از انگلیسی‌زبان‌ها، واژه عمل جمع و نماد «+» را به کار می‌برم تا عمل مشهور جمع ریاضی را نشان دهم. این عمل برای تمام زوج‌های اعداد صحیح مثبت قابل تعریف است. از طریق بازنمایی نمادین خارجی و بازنمایی ذهنی درونی، من این قاعده را برای عمل جمع فراچنگ می‌آورم. یک نکته برای فراچنگ آوردن این قاعده سرنوشت‌ساز است. هر چند من خودم فقط به صورت محدودی جمع‌های بسیاری را در گذشته محاسبه کرده‌ام، این قاعده پاسخ مرا برای بسیاری از عمل‌های جمع جدید به صورت نامحدودی تعیین می‌کند که من هرگز از قبل انجام نداده‌ام. کل نکته این مفهوم که در یادگیری جمع کردن یک قاعده فراچنگ می‌آورم، این است: تصمیمات گذشته من در مورد عمل جمع پاسخ منحصر بفردی را برای بسیاری از موارد جدید در آینده تعیین می‌کنند (Kripke, p.7).

چهار ایده وابسته به هم در قطعات ابتدایی کتاب کریپکی بیان می‌شوند که هر یک از آنها نقش مهمی در استدلال‌های وی بازی می‌کنند:

1. «قاعده علامت جمع ... پاسخ مرا برای بسیاری از جمع‌های جدید به صورت نامحدودی تعیین می‌کند که من هرگز از قبل مورد توجه قرار نداده بودم (ibid., p.7).

2. در محاسبه عمل جمع  $57 + 68$  از روش‌هایی پیروی می‌کنم ... که به صورت منحصر بفردی تعیین می‌کنند که در این

مورد باید پاسخ 125 را بدهم  
(*ibid.*, p.10).

3. زمانی که من برای منظور داشتن عمل جمع، از «علامت جمع» استفاده می‌کنم، خودم آنچه را که باید برای مطابقت با این معنا انجام دهم، یاد می‌گیرم.  
(*ibid.*, pp.21-22).

4. «تصمیمات گذشته من در مورد عمل جمع پاسخ منحصر بفردی را برای بسیاری از موارد جدید در آینده تعیین می‌کنند»  
(*ibid.*, p.8).

در واقع، چهار ایده فوق، برای ما از جهاتی بسیار مهم هستند، زیرا به موجب این ایده‌هاست که ما می‌فهمیم از قواعد پیروی می‌کنیم یا نه.

#### چالش شکاک کریپکی

شکاک مورد نظر کریپکی، ادعا یا تظاهر به ادعا می‌کند که من اکنون نحوه کاربرد پیشین خود را بدفهمیده‌ام. این شکاک می‌گوید که همیشه مرادش از علامت جمع، *quus* بوده و اکنون، نحوه کاربرد پیشین خود را بدفهمیده است. کریپکی معتقد است که فرضیه شکاک هر چند مهمل و موهوم است، اما منطقاً ناممکن نیست، زیرا هر چند این فرضیه نامعقول است، اما به نظر نمی‌رسد که از پیش ناممکن باشد (*ibid.*, p.9).

در واقع شکاک می‌پرسد که آیا واقعیتی وجود دارد که بر پایه آن معین شود مراد من، علامت جمع بود، نه تابع مورد نظر او، و آیا من دلیلی دارم تا مطمئن باشم که اکنون باید به جای 5، پاسخ 125 را دهم.

اگر شکاک محق باشد، دیگر، مفاهیم معنا و قصد کردن یک تابع به جای تابع دیگری، معنا نخواهد داشت، چرا که شکاک معتقد است که هیچ امری در گذشته ما - هیچ چیزی در ذهن ما یا در رفتار بیرونی ما - ثابت نمی‌کند که مراد ما، به جای تابع مورد نظر شکاک، علامت جمع بوده است (*ibid.*, p.13).

### واکنش‌های محتمل به چالش شکاکانه

در پاسخ به تناقض شکاکانه ممکن است واکنش‌هایی اظهار شود. کریپکی این واکنش‌های محتمل را در دو دسته واکنش‌های مبتنی بر عقل متعارف و واکنش‌های فلسفی مطرح می‌کند و خود به نیابت از شکاک مورد بحث به آن پاسخ می‌گوید. ابتدا سه واکنش مبتنی بر عقل متعارف را مرور می‌کنیم:

#### توسل به محاسبه‌های گذشته

اولین واکنش عقل متعارف به چالش شکاک می‌تواند این باشد که معنای علامت جمع از طریق پاسخ‌هایی که ما تاکنون به مسائل ریاضی مشتمل بر عمل جمع داده‌ایم، معین می‌شود. به عبارت دیگر، کافی است به محاسبه‌هایی که قبلاً از طریق جمع اعداد با یکدیگر انجام داده‌ایم، مراجعه کنیم تا معنای عمل جمع مشخص شود.

از نظر کریپکی، پاسخ شکاک به این واکنش عقل متعارف پاسخی مستقیم است. او به ما یادآوری می‌کند که عددی بزرگتر از آنچه که ما تاکنون در مسئله عمل جمع با آن مواجه شده‌ایم، هم وجود دارد. فرض کنید که 57 چنین عددی است. شکاک ما را به چالش می‌طلبد تا بگوییم چه چیزی تعیین می‌کند که مراد ما از «+»، علامت جمع بود و اشاره می‌کند که هر استفاده‌ای که ما از علامت جمع کرده‌ایم، با این فرضیه که مراد ما، تابع ریاضی شکاک بود، نیز سازگار است:

ما می‌توانیم این مسئله را به این شکل مطرح کنیم: زمانی که به دنبال پاسخ  $57 + 68$  می‌گشتیم، من بی‌درنگ و ناخودآگاه پاسخ 125 را می‌دادم، اما به نظر می‌رسد که اگر از قبل من هرگز این محاسبه را به صورت مشخص انجام نداده بودم، می‌توانستم به خوبی پاسخ 5 را ده‌م. هیچ مسئله‌ای در اینجا، انتخاب و ترجیح یک شیوه پاسخ را به جای شیوه دیگر توجیه نمی‌کند (ibid., p.15).

## توسل به شیوه‌های ذهنی

دومین واکنش به شکاک، بر این ایده استوار است که ما در یادگیری عمل جمع، شیوه‌های خاصی را برای محاسبه عمل جمع می‌آموزیم (ibid., pp.15-16) فرض کنید مثلاً هنگامی که من عملیات جمع را انجام می‌دهم، ممکن است تیله‌بازی را برای خود تصور کنم (Ebbs, p.32)، به این شکل که مثلاً در محاسبه  $2+2$ ، در ذهن خود دو تیله را در کنار دو تیله دیگر فرض می‌کنم و سپس تمام تیله‌ها را می‌شمارم. این شیوه‌ها «در ذهن من چونان لوحی نقش می‌بندند» (Kripke, p.15). زمانی که من عمل جمع را محاسبه می‌کنم، به سادگی این شیوه‌ها را در ذهن مرور می‌کنم و سپس آنها را به کار می‌برم.

پاسخ شکاک کریپکی به واکنش دوم می‌تواند این باشد که از قضا همه شیوه‌هایی که ما در ذهن داریم، می‌توانند به گونه‌های متفاوتی تفسیر شوند، مانند واژه «حساب کردن»:

من «حساب» را مانند علامت جمع، تنها به صورت محدودی به کار می‌بردم. بدینسان، شکاک می‌تواند تفسیر کنونی من از نحوه کاربرد گذشته من از «حساب» را به این صورت که او این عمل را از طریق علامت جمع انجام می‌داد، مورد پرسش قرار دهد... او می‌تواند ادعا کند که مراد من از «حساب»، «quount» بود... اگر علامت جمع در چارچوب «حساب کردن»<sup>6</sup> تبیین شود، تفسیری غیر استاندارد از دومی، تفسیری غیراستاندارد از اولی را بدست خواهد داد (ibid., p.16).

## توسل به تجربیات درونی گذشته

واکنش سوم بر این ادعا استوار است که معنای عمل جمع از طریق علامت جمع، دلالت بر تجربه‌ای دارد که هر یک از ما مستقیماً با درون‌نگری به آن می‌رسیم (دردها، شادی‌ها و تنفرها، مثال‌هایی از حالات درونی هستند). مشخصه این واکنش این است که اگر معنا چنین تجربه‌ای باشد، پس ما می‌توانیم به صورت شهودی و بدون واسطه، آنچه را که مراد می‌کنیم، بدانیم. (ibid., p.41).



کریپکی به نیابت از شکاک مورد بحث چنین پاسخ می‌دهد که ممکن است در ضمن تجربه ادعا شود که من در حالی که از علامت جمع استفاده می‌کنم، مرادم همان تابع مورد نظر شکاک (quus) باشد، نه علامت جمع. پس چنین تجربه‌ای نمی‌تواند تعیین کند که من در ذهن این قاعده را برای عمل جمع متعارف در نظر داشتم، نه عمل جمع مورد نظر شکاک. حالات درونی من نمی‌توانند از پیش، شروط صدق اظهارات مرا تعیین کنند (Ebbs, p.33).

به اعتقاد کریپکی، در این واکنش چنین فرض می‌شود که ما همان‌گونه که فی‌المثل از سردرد خود باخبریم، این مطلب را نیز می‌دانیم که مراد ما از عمل جمع همان جمع متعارف است نه تابع مورد نظر شکاک. فرض کنید ما هر وقت نشانه «+» را تصور می‌کنیم، در واقع هم احساس سردرد داشته باشیم. ولی این سردرد چگونه به ما کمک می‌کند تا بفهمیم زمانی که در مورد حاصل جمع 57+68 می‌پرسیم، باید پاسخ 125 را بدهیم یا 5 را (Kripke, pp.41-42)؟

به اعتقاد کریپکی، هر سه واکنش یاد شده از سوی عقل متعارف به چالش شکاک ناکام می‌ماند، چون هیچ یک نمی‌تواند مانع فرض تابع مورد نظر شکاک در باب آنچه ما از علامت جمع مراد می‌کنیم، شود. کریپکی در ادامه دو واکنش فلسفی به شکاک را هم مورد توجه قرار می‌دهد و به این واکنش‌ها نیز پاسخ می‌گوید.

#### توسل به سادگی

در یک پاسخ فلسفی به استدلال شکاکانه ممکن است گفته شود این نظریه که مراد من علامت جمع باشد، صادق‌تر است، چون ساده‌تر از این نظریه است که تابع مورد نظر شکاک (quus) را مراد کنم.

پاسخ کریپکی هم این است که ما باید برای پاسخ دادن به چالش شکاک نشان دهیم که چگونه این امر که مراد من علامت جمع بود، می‌تواند صادق باشد. توسل به سادگی تصور و روش هم

نمی‌تواند تعیین کند که مراد من چه چیزی بوده است و بنابراین ما نمی‌توانیم با چالش شکاک از طریق تأکید بر این نظریه که «ساده‌ترین چیزی که مراد می‌کنم، صادق است» (*ibid.*, pp.38-40)، مواجه شویم.

### تمایل زبانی

دومین واکنش فلسفی به چالش شکاک این است که آنچه مراد ما از علامت جمع بود، از طریق تمایل‌های زبانی ما برای دادن پاسخ‌های مشخص تعیین می‌شود. زمانی‌که به دنبال حاصل جمع « $X + Y$ » می‌گردیم تا مجموع  $X$  و  $Y$  را به عنوان پاسخ بدهیم؛ یعنی وقتی که مثلاً در مورد حاصل جمع « $68 + 57$ » می‌پرسند و پاسخ 125 را می‌دهیم، با معنا کردن عمل جمع از طریق « $+$ » است که این تمایل حاصل می‌شود.

پاسخ کریپکی آن است که؛

من می‌دانم که 125 پاسخی است که من تمایل زبانی برای دادنش دارم و ممکن است من همان پاسخ را در گذشته داده باشم. اما چگونه این واکنش تمایل زبانی، نشان می‌دهد که - اکنون یا در گذشته - به جای هر پاسخ دلخواهانه‌ای، عدد 125 پاسخی موجه بوده است (*ibid.*, p.23).

در واقع واکنش مبتنی بر تمایل زبانی تلاش می‌کند تا از مشکل محدودیت و تناهی عملکرد گذشته ما از طریق تمایل اجتناب کند. اما، این واقعیت بدیهی را نادیده می‌گیرد که نه تنها عملکرد ما، بلکه تمام تمایل‌هایی که به کاربرد داریم، محدود و متناهی است؛ چرا که انسان‌ها موجوداتی محدود و متناهی هستند، اما عمل جمع نتایج نامحدودی دارد. (*ibid.*, p.26).

به باور کریپکی، نظریه تمایل زبانی گرفتار مشکل دیگری است و آن اینکه بسیاری از ما تمایل‌هایی به انجام خطا و اشتباه هم در کاربرد علائم داریم (*ibid.*, p.28).

## مقایسه نظرات کواین و هیوم با ویتگنشتاین

به نظر کریپکی، مسئله شکاکانه ویتگنشتاین با آراء کواین مرتبط است. کریپکی معتقد است اصول مشهور کواین در باب «عدم تعیین ترجمه»<sup>7</sup> و «ابهام در ارجاع»<sup>8</sup> هم مانند ویتگنشتاین، می‌پرسند که آیا واقعیات عینی‌ای درباره آنچه مراد می‌کنیم، وجود دارند یا نه؟ اما کواین استدلالش را از ابتدا بر مبنای رفتارگرایی بنیان می‌نهد. از آنجا که کواین بیشتر فلسفه زبان را در چارچوب فرضیه‌ای در باب روان‌شناسی رفتارگرایی می‌بیند، تصورش درباره مسائلی همچون مسئله معنا، همان تمایلاتی است که ما برای رفتار کردن داریم. برای کواین، هر واقعیاتی درباره اینکه آیا مراد من علامت جمع است یا تابع مورد نظر شکاک، در رفتار من و با فرض تمایل من، درباره آنچه مراد می‌کنم، نمایان می‌شود. اما همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، کریپکی معتقد است که نه تمایل‌های من در واقعیت مصون از خطا هستند و نه آنها تمام موارد بی‌شمار فهرست عمل جمع را دربرمی‌گیرند. (*ibid.*, p.57)

کریپکی همچنین شباهت‌هایی را میان صورت جدید شکاکیت ویتگنشتاین با شکاکیت کلاسیک هیوم می‌بیند و مقایسه این دو را برای مقصود خود مهم و راه‌گشا می‌داند، چرا که هر دو تناقضی شکاکانه را، بر مبنای پرسش از پیوند گذشته و آینده پرورش داده‌اند. کریپکی معتقد است که ویتگنشتاین از پیوند میان «قصد» یا «معناها»ی گذشته و رویه کنونی می‌پرسد و هیوم هم دو پیوند دیگر؛ یعنی پیوند علی و پیوند استقرایی را مورد پرسش قرار می‌دهد (*ibid.*, p.62). کریپکی می‌گوید هیوم راه‌حل شکاکانه‌ای به شکاکیتش می‌دهد. اما مقصود از «راه‌حل شکاکانه» چیست؟ راه‌حلی که برای یک نوع شکاکیت عرضه می‌شود، می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. راه‌حل مستقیم باید نشان دهد این نوع از شکاکیت غیرمنطقی و غیرمجاز است. مثلاً، به اعتقاد کریپکی، دکارت به این معنا، یک راه‌حل «مستقیم» به شک‌های فلسفی خود داد.

همچنین عرضه توجیهی پیشینی در باب استدلال استقرایی و تحلیلی در باب رابطه علی به عنوان رابطه یا پیوند ضروری میان دو رویداد، می‌توانند راه‌حل‌های مستقیم به شکاکیت هیوم در باب استقرا و علیت باشند.

اما برعکس، راه‌حل غیر مستقیم یا همان راه حل شکاکانه، با قبول این امر که اظهارات سلبی شکاک قابل پاسخ دادن نیستند، آغاز می‌شود. با وجود این، ادعا می‌شود که عمل یا باور روزمره ما به توجیهی که شکاک غیر قابل دفاع بودن آن را نشان داده است، نیازمند نیست<sup>9</sup> (ibid., p.66).

به اعتقاد کریپکی، استدلال ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی ساختاری مشابه با استدلال هیوم علیه علیت خصوصی دارد. راه‌حل ویتگنشتاین شامل تفسیری شکاکانه از آن چیزی است که در اظهارات روزمره‌ای مانند: «زید عمل جمع را از طریق «+» معنا می‌کند» بیان می‌شود. عدم امکان زبان خصوصی در واقع همان نتیجه منطقی راه‌حل شکاکانه ویتگنشتاین به تناقض شکاک است، همان‌طور که عدم امکان علیت خصوصی در نظر هیوم چنین است.

#### شروط صدق و شروط اظهارپذیری

راه‌حل شکاکانه ویتگنشتاین به شکاک می‌پذیرد که شروط صدق یا امور واقعی در جهان وجود ندارند که ملاک صدق گزاره‌ای مانند «مراد زید مانند بسیاری از ما، از «+» علامت جمع است» باشند. نخست باید توجه کنیم که چه چیزی ملاک و معیار صدق اظهارات شخصی است که به تنهایی و جدا از اجتماع، در نظر گرفته می‌شود. زمانی که از حاصل جمع 68 + 57 می‌پرسند، بدون تأمل در باب اینکه قاعده‌ای مانند quus هم می‌تواند وجود داشته باشد، تقریباً همه ما بدون تأمل و توجیه پاسخ 125 را می‌دهیم. اگر بپرسند چرا پاسخ 125 را دادیم، بیشتر ما خواهیم گفت که 8 و 7 را با هم جمع کردیم که نتیجه آن 15 است، ما 5 را می‌گذاریم

و 1 را (برای جمع دهگان‌ها) «برمی‌داریم» و به همین ترتیب. اما اگر بپرسند که چرا ما این عدد (عدد یک) را «برداشتیم» چه خواهیم گفت؟ نکته مهم استدلال شکاکانه این است که ما در نهایت به جایی می‌رسیم که باید بگوییم بدون اقامه هیچ دلیلی و به صورت ناخودآگاه محاسبه می‌کنیم. در واقع، ما بدون تأمل و کورکورانه عمل می‌کنیم. بنابراین، هیچ واقعیتی در مورد فرد جدا از اجتماع نمی‌تواند وجود داشته باشد که به موجب آن، بگوییم که او باید اصلاً طبق تصمیماتش عمل کند یا نه. اگر به فرد جدا از اجتماع توجه کنیم، همه ما می‌توانیم بگوییم که عمل روزمره ما به او اجازه می‌دهد تا قاعده را به شیوه‌ای که به نظر او می‌رسد، به کار ببرد.

ما می‌توانیم از این امر، تقریباً پی به شروط اظهارپذیری جمله‌ای مانند: «مراد زید از علامت جمع، عمل جمع است» ببریم. زید، مشروط به تأیید دیگران، می‌تواند بگوید: «مراد من از علامت جمع، عمل جمع است» و هر وقت او مطمئن شد؛ یعنی زمانی که بگوید: «اکنون می‌توانم ادامه دهم!» - او می‌تواند پاسخ‌های «درست» را در موارد جدید هم بدهد؛ و او، دوباره، مشروط به تأیید و تصدیق دیگران، می‌تواند در مورد درست بودن پاسخ جدید داوری کند (ibid., p.90).

#### استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین

پیرو بند 243 پژوهش‌های فلسفی، «زبان خصوصی» زبانی است که فهمیدن آن به‌طور منطقی برای شخص دیگری ناممکن است. استدلال زبان خصوصی در واقع، مطرح می‌شود تا به این معنا علیه امکان یک زبان خصوصی استدلال کند.

می‌توان «استدلال زبان خصوصی» ویتگنشتاین را با تفسیر کریپکی به این شرح خلاصه کرد:

1. همه ما فرض می‌کنیم که زبان ما مفاهیمی مانند: درد، علامت جمع، قرمز و ... را به شیوه‌ای بیان می‌کند که یکبار که من این

مفاهیم را فراچنگ می‌آورم، همه کاربردهای آینده آنها تعیین می‌شوند. ولی در واقع، به نظر می‌رسد هر چه که در یک زمان خاصی، در ذهن من باشد، من در آینده آزادم تا آن را به شیوه‌های مختلفی تفسیر کنم، برای مثال، من می‌توانم از شکاک پیروی کنم و علامت جمع را مانند تابع مورد نظر شکاک (quus) تفسیر نمایم (*ibid.*, p.107).

2. تناقض بند 201 پژوهش‌ها می‌تواند تنها از طریق یک «راه حل شکاکانه»، به معنای هیومی آن، حل شود. این به معنای آن است که ما باید از تلاش برای یافتن واقعیتی در خودمان که به موجب آن، مراد ما به جای تابع مورد نظر شکاک، «علامت جمع» باشد، دست بکشیم.

3. باید دقت کنیم که در واقع امر، چگونه دو امر ذیل را به کار ببریم: الف. این «حکم حملی»<sup>10</sup> که یک فرد از یک قاعده پیروی می‌کند (مراد از «علامت جمع»، عمل جمع است)؛ ب. این «حکم شرطی»<sup>11</sup> که «اگر یک فرد چنین و چنان از یک قاعده پیروی کند، باید این‌گونه در یک وضعیت مفروض عمل کند.» (یعنی، «اگر مراد از «+»، عمل جمع است، پاسخ حاصل جمع «68 + 57» باید «125» باشد).

4. تا وقتی که ما به یک فرد جدا از اجتماع توجه می‌کنیم، عنصر توجیه کننده کاربرد ما درباره احکام شرطی‌ای مانند (ب) تبیین نمی‌شود.

5. اما اگر ما فرد را در یک اجتماع لحاظ کنیم، این تصویر تغییر می‌کند و نقش (الف) و (ب) - بند (3) - نمایان می‌شود. زمانی که اجتماع یک حکم شرطی خاص از سنخ (ب) را می‌پذیرد، عکس نقیض آن را هم پذیرا می‌شود: ناکامی یک فرد در پیروی از قاعده، با پاسخ‌های خاصی همراه است که ملاحظات اجتماع به عنوان معیار، ما را به این سمت سوق می‌دهد تا بفهمیم که این فرد از قاعده پیروی نمی‌کند.

بنابراین، از نظر کریپکی، کاربرد زبان در حقیقت عملی اجتماعی است؛ زیرا کاربرد زبان یعنی پیروی از قواعد آن. پیروی از قاعده نیز با اجتماع زبانی گره خورده است، اما زبان خصوصی ماهیت اجتماعی ندارد. بنابراین استدلال علیه زبان خصوصی، نتیجه و پیامد راه حل شکاکانه است.

### نقدهای وارد بر تفسیر کریپکی از منظر شارحان ویتگنشتاین

ناسازگاری تفسیر کریپکی با ملاحظات متن‌شناسانه همان‌گونه که دیدیم، در نظر کریپکی، تناقض بند 201 شاید مسئله محوری کل کتاب پژوهش‌های فلسفی باشد و بند 202 هم که می‌گوید: «پیروی از یک قاعده به نحو خصوصی ممکن نیست»، مقدمه‌ای برای استدلال زبان خصوصی نیست، بلکه نتیجه این استدلال است.

از نظر پیتر هکر، پیشینه بندهای 201 و 202 پژوهش‌های فلسفی چیز دیگری می‌گوید. هکر معتقد است که بخش اول پژوهش‌های فلسفی طی چهار مرحله نسخه تایپ شده به انجام رسیده است: 1. با تاریخ 1938 (نسخه تایپ شده 220 در فهرست فون ریخت)؛ 2. با تاریخ 3-1942 (نسخه تایپ شده 239)؛ 3. با تاریخ ژانویه 1945 (روایت میانی<sup>12</sup>)؛ و 4. با تاریخ 6-1945 (روایت نهایی، نسخه تایپ شده 227).<sup>13</sup>

روایت میانی، به نظر هکر، تقریباً مشابه روایت نهایی با توجه به بندهای 1 تا 217 است، اما شامل بندهای 201 تا 203 نمی‌شود. بنابراین، هر چند روایت میانی شامل تمام استدلال‌ات مقدم بر بندهای 201 تا 203 می‌شود، اما نتیجه این استدلال را در برنمی‌گیرد که مطابق با نظر کریپکی، نقطه محوری کتاب است (Hacker, p.275).

افزون بر این، روایت میانی، شامل بخش اصلی استدلال زبان خصوصی می‌شود و اگر بندهای 201 تا 203، به تعبیر کریپکی، نتیجه استدلال

زبان خصوصی است و اگر بند 243 و بندهای پس از آن، تنها مثالی را برای تبیین این استدلال، در مورد احساسات بررسی می‌کنند، بسیار عجیب است که ویتگنشتاین از این نقطه آغاز در این پیش‌نویس غفلت کرده باشد.<sup>14</sup>

با آنچه گفته شد، از نظر هکر، اولاً، پیشینه بندهای 201 تا 203 به ما می‌گویند که این ملاحظات، هسته مرکزی کل کتاب نیستند. این بندها در روایت میانی ثبت نشده‌اند که در صورت کامل شده، هم شامل استدلالات قبلی بندهای 201 تا 203 و هم شامل قسمت اصلی استدلال زبان خصوصی می‌شوند. ثانیاً، این بندها در سیاق اصلی‌شان، بر مبنای بند 198 و بی‌معنایی تعریف اشاری خصوصی بنا شده‌اند. ثالثاً، مبنای اصلی بندهای 201 تا 203، عمیق‌تر کردن نگاه به بند 198 است، پس نباید از یک تناقض جدید که می‌گوید چیزی نمی‌تواند به عنوان پیروی از قاعده وجود داشته باشد، دفاع کرد. رابعاً، سیاق نسخه دست‌نویس مؤلف هیچ ربطی به شکاکیت و مسائل یا نتایج شکاکانه ندارد. خامساً، سیاق اصلی بندهای 201 تا 203 در هر دو نسخه دست‌نویس مؤلف، این نکته را می‌نمایاند که پیروی از قاعده رویه‌ای است که مستقیماً هیچ ربطی به اعمال اجتماعی ندارد و تنها ارتباطش با این امر است که پیروی از قاعده یک فعالیت است؛ قاعده‌ای هنجاری از رفتار که نشان می‌دهد چگونه انسان یک قاعده را می‌فهمد (ibid., pp.278-9).

#### تفسیر هکر از بندهای 201 و 202

پاراگراف اول بند 201 به طور مشخص با پرسش مطرح شده در جملات اول بند 198؛ یعنی «اما چگونه قاعده می‌تواند آنچه را در این نقطه باید انجام دهم، نشان دهد؟ بنا به تفسیری، هر آنچه می‌کنم، مطابق با قاعده است» مرتبط است که در واقع خود جزئی از مجموعه بندهای 139 تا 242 است که مسائل پیروی از قاعده را مطرح می‌کنند

(ibid., p.279).



آنچه که به نظر هکر، در بند 201 رد می‌شود، این امر بدیهی نیست که قواعد عمل را هدایت می‌کنند، بلکه این مسئله است که یک قاعده، عملی را به عنوان مطابق بودن با آن قاعده، تنها در قابلیت یک تفسیر تعیین می‌کند. جمله اول بند 202، تنها تکرار نکته ماقبل آخر بند 201 است؛ یعنی چگونه من یک قاعده را می‌فهمم که به هر حال از طریق تفسیر نشان داده نمی‌شود، بلکه در آنچه ما پیروی از قاعده می‌خوانیم؛ یعنی در آنچه من در به کار بردن قاعده انجام می‌دهم، نشان داده می‌شود. به این ترتیب، پیروی از قاعده، فعالیت یا عمل است. هکر معتقد است که بدفهمی است اگر در اینجا عمل را رویه‌ای اجتماعی بخوانیم. تقابل در اینجا، مثلاً، تقابل میان تکخوانی و همسرایی نیست، بلکه تقابل میان نگاه کردن به نتیجه و علامت دادن و اشاره کردن است. اصطلاح رویه اینجا در معنایی مشابه، مثلاً در مقایسه با اصطلاح «در نظر و در عمل» به کار می‌رود. نکته این نیست که زبان لزوماً متضمن یک امر اجتماعی است، بلکه مسئله این است که واژه‌ها از سنخ افعال هستند. اما رویه هم صرف عمل نیست، بلکه عمل مطابق با یک قاعده است، نه چیزی که یک بار اتفاق می‌افتد.

#### مقایسه نادرست ویتگنشتاین با هیوم

ویتگنشتاین مورد نظر کریپکی، یک فیلسوف طرفدار عقل متعارف است که راهکار هیومی را در دادن راه حل شکاکانه به مسئله شکاکانه اتخاذ می‌کند؛ یعنی با وجود اینکه تصدیق می‌کند اظهارات منفی شکاک بدون پاسخ‌اند، اما مدعی است باورهای روزمره ما قابل توجیه است، چون نیاز به توجیه شکاک، که غیر قابل دفاع بودنش را نشان داده است، ندارد. می‌توان گفت جایگزین کردن معناشناسی شروط صدق با شروط اظهارپذیری، توسط کریپکی، تنها برای نشان دادن همین امر است.

اما این تحلیل از نظر هکر، بر مبنای چند دلیل نادرست است: اولاً، هیوم در تحلیل خود از عینیت و علیت، از عقل متعارف دفاع نمی‌کند. او ادعا نمی‌کند که فلسفه درباره توجیه عقلانی باورهای روزمره تردید ایجاد نمی‌کند، بلکه مدعی است فلسفه برای تغییر آنها ناتوان است (ibid., pp.272-3). ثانیاً، راه‌حل شکاکانه هیوم عبارت از توجیه باورهای روزانه ما نیست؛ یعنی بنیادهای عقلی، محکم بودن آنها را نشان می‌دهند. بلکه هیوم بیشتر از شکاف ریشه‌ای میان نظر و عمل و میان عقل و طبیعت، در پیروی از احساس، سخن می‌گوید. هیوم این نظریه طرفداران پیرون<sup>15</sup> را رد می‌کند که استدلال‌های شکاکانه منجر به تعطیلی باور و آسایش خاطر می‌شود. باور نه به دست عقل، بلکه به دست طبیعت سامان می‌یابد. در واقع، هیوم سعی نمی‌کند تا باورهای ما را براندازد، بلکه تلاش او این است تا نشان دهد که این باورها، به صورت غیرعقلانی، مبتنی بر علت و به دست طبیعت علیه عقل ساخته می‌شوند (Hume, I,IV,2). بدینسان هکر اظهار می‌کند که نه تنها ویتگنشتاین، بلکه هیوم هم به دست کریپکی، درست بازنمایانده (Hacker, p.273).

**تحریف دیدگاه ویتگنشتاین در باب نحوه کاربرد معنا**  
کریپکی معتقد است که ویتگنشتاین تأکید می‌کند زمانی که چیزی را مراد می‌کنیم یا می‌فهمیم، هیچ رویداد ذهنی، عملی، فعالیتی و یا فرایندی نمی‌تواند معنا یا فهم ما را بسازد.

اما از نظر هکر، این استدلال کریپکی، حاکی از بدفهمی استدلال ویتگنشتاین است. چرا که: اولاً، مطابق با نظر ویتگنشتاین، «من می‌دانم که من مراد می‌کنم یا منظور دارم...» هم شیوه‌ای قاطعانه برای گفتن این امر است که مراد من، چنین و چنان است و هم بی‌معناست. (بندهای 7-246) هیچ تفاوتی میان اینکه مراد

من از «ب»، «الف» است و علم من به اینکه مراد من از «ب»، «الف» است، وجود ندارد. بنابراین هیچ تفاوتی میان «دانستن با درجه‌ای قابل قبول از یقین» و «دانستن به صورت مستقیم» وجود ندارد. تصدیق آکنده از اطمینان من که مراد من، از علامت جمع، عمل جمع است، مبتنی بر هیچ نوع شاهد و دلیل و مدرکی نیست (ibid., p.288).

ثانیاً، مطابق با نظر ویتگنشتاین، معنا کردن و قصد داشتن اصولاً تجربی نیستند. اساساً ویتگنشتاین، تجربی بودن معنا و قصد را توصیه نمی‌کند. من صادقانه می‌گویم که چیزی را مراد یا قصد می‌کنم. تمام آنچه نتیجه می‌شود این است که این تصویر فلسفی از معنا کردن و قصد داشتن، از علم به خود و از راه دستیابی محرمانه، نادرست است (ibid., p.289).

#### نادرستی تفسیر کریپکی از دیدگاه ویتگنشتاین در باره امور واقع

همچنین کریپکی ادعا می‌کند که هدف بندهای 1 تا 133 پژوهش‌های فلسفی، رد نظریه شرط صدق معناست، چنانکه در تراکتاتوس مطرح شده است. طبق این نظریه، آنچه موجب صدق گزاره‌هاست، انطباق آنها با امور واقع در جهان است و آنچه به جملات معنا می‌دهد، ارتباطشان با امور واقع یا شروط ممکن در جهان است؛ یعنی شروط صدقشان (ibid., p.72).

از منظر هرک، مدعیات کریپکی در این باب، ناشی از بدفهمی دریافت شروط صدق مطرح شده در تراکتاتوس است. هرک معتقد است که کریپکی ساختار این استدلال را در پژوهش‌های فلسفی تحریف کرده است؛ چرا که اولاً، امور واقع در مکان یا در زمان قرار ندارند. از این رو، این واقعیت که دیروز، مراد من از «ب»، «الف» بود، واقعیتی نیست که دیروز در جهان بوده باشد و این واقعیت که اکنون مراد من از «ب»، «الف» است، اکنون واقعیتی در ذهن من نیست. اما اگر مراد من از «ب»، «الف» بود، پس

واقعیتی هست که من چنین در نظر گرفتم و اگر اکنون مراد من از «ب»، «الف» است، پس واقعیتی هست که من چنین مراد می‌کنم (Hacker, p.290). ثانیاً، از نظر هکر، ما جملاتی مانند: «مراد من از «ب»، «الف» است» یا «قصد دارم فردا به لندن بروم» را امور واقع در جهان نمی‌خوانیم. کریپکی تلویحاً می‌گوید که تنها جایگزین ویتگنشتاین برای راه حل شکاکانه، تصویری است که طبق آن، با اطمینان بگویم که آنچه مراد من است، باید از قرائت من، از آنچه که مراد من از واقعیتی در جهان یا در ذهنم است، نتیجه شود. اما این دقیقاً همان چیزی است که ویتگنشتاین رد می‌کند.

ثالثاً، اگر رد نظریه پیشین شروط صدق معنا که مستلزم انطباق با امور واقع در جهان است، مسئله کلیدی بندهای 1 تا 133 پژوهش‌های فلسفی و برای راه حل تناقض شکاک حیاتی باشد، تعجببرانگیز است که چرا ویتگنشتاین هیچ بحثی از امور واقع در کل این کتاب ندارد. او هیچ کجا مفهوم امر واقع را بررسی نمی‌کند و نمی‌گوید امور واقعی که ملاک صدق گزاره‌ها هستند، وجود ندارند. او انکار نمی‌کند که مثلاً آنچه ملاک صدق گزاره «الف» است، این واقعیت است که «الف». او منکر این ادعا نیست که گزاره پیشاپیش، ملاک صدقش را تعیین می‌کند، بلکه او تصویر متافیزیکی همراه این مدعیات را رد می‌کند، زیرا اینها اظهارات دستور زبانی هستند نه اندیشه‌های ژرف متافیزیکی. آنها با طرز بیان درون زبانی مرتبط هستند نه با ارتباط بنیادی میان زبان و واقعیت. گزاره «الف» مساوی است با گزاره «این واقعیت که «الف» صادق است»، قراردادی دستور زبانی است. مانند هر امر متافیزیکی، هماهنگی میان تفکر و واقعیت باید در دستور زبان‌ها یافت شود (ibid., pp.291-2).

#### فردگرایی و توانایی معنا

کالین مک‌گین در کتاب معنا از نظر ویتگنشتاین معتقد است که، آن‌چنان که کریپکی و امثال او

معتقدند، ویتگنشتاین استدلالی شکاکانه را در باب قواعد پرورش نداده و روایتی جامعه‌شناسانه از پیروی از قاعده را هم تأیید کرده است. به اعتقاد مکگین، ویتگنشتاین فیلسوفی «فردگرا» بوده و روایتی فردگرایانه از «پیروی از قاعده» ارائه داده است. هر چند مکگین کاستی‌هایی را در تلقی ویتگنشتاین از این موضوعات می‌بیند، اما با رهیافت فردگرایانه ویتگنشتاین موافقت می‌کند:

به نظر من پیروی از قاعده را می‌توان در مفاهیم و الفاظ کاملاً فردگرایانه تصور کرد، تأکید می‌کنم که باور ندارم خود ویتگنشتاین مخالف این نتیجه بوده باشد: تا آنجا که دیدگاهی براساس تضاد فردی/اجتماعی دارد، او یک فردگراست (McGinn, p.200).

از منظر ویتگنشتاین فردگرایی مورد نظر مکگین، معنا یقیناً عبارت از یک امر واقع فردی است. بدینسان، «ویتگنشتاین توصیه می‌کند که فهم یک امر واقع است؛ امر واقع داشتن توانایی برای به کار بردن نشانه‌ها (ibid., p.71). این امر واقع، از نظر مکگین، داشتن توانایی به کارگیری کاربر نشانه<sup>16</sup> است. این ایده توانایی (مثلاً توانایی مراد کردن عمل جمع زمانی که علامت جمع را مطرح می‌کنیم) رابطه وثیقی با ایده استعداد دارد. از نظر مکگین، ما توانایی‌مان را با به کار بردن نشانه عمل جمع از طریق فعال کردن استعدادهایمان برای جمع کردن نشان می‌دهیم. پس اگر ما بخواهیم بدانیم که چه چیزی توانایی جمع کردن را به جای توانایی تابع جمع مورد نظر شکاک نشان می‌دهد، باید بگوییم: استعداد جمع کردن، نه استعداد عمل جمع مورد نظر شکاک (ibid., pp.169-170).

از نظر مکگین، ویتگنشتاین فردی طبیعی‌گراست (ibid., p.40) که معنا را مبتنی بر پایه تمایلات طبیعی ما می‌داند (ibid., p.138). بدیهی است که این تمایلات، تمایلاتی برای شکل دادن حالات درونی آگاهی نیستند؛ یعنی نه تمایلاتی برای جایگزینی یک نماد با نماد دیگرند (یعنی ورود در حیطه تفسیر) و نه عبارت از افعال

عقلی فرایند استدلال، بلکه خودشان را مستقیماً در عمل بیان می‌کنند.

اما روش‌های طبیعی تعامل با نشانه‌ها مسلماً از نظر مک‌گین مشتمل بر واقعیات جامعه‌شناختی نیستند، بلکه اصولاً این رهیافت جامعه‌شناسانه مورد نقد او واقع می‌شوند. مک‌گین مدافعان رهیافت جامعه‌شناختی را به طور ضمنی، متهم به پذیرش آن چیزی می‌کند که ویتگنشتاین قویاً آن را رد می‌کند؛ یعنی همان وارد شدن در فرایند تفسیر در امر پیروی از قواعد. مک‌گین می‌گوید یک واسطه تفسیری، فاصله‌ای را میان یک قاعده و کاربردش ایجاد می‌کند. اما، به نظر او، ویتگنشتاین به ما نشان داده است که ما باید بتوانیم حداقل از پاره‌ای از قواعد، بدون تفسیر آنها پیروی کنیم؛ یعنی ما باید بتوانیم کورکورانه عمل کنیم و مستقیماً به قواعد واکنش نشان دهیم.

بنابراین، دیدگاه درست، دیدگاهی است که در آن، پیروی از قاعده مبتنی بر واکنش‌های طبیعی و بی‌اختیار ماست و یا مبتنی بر آن چیزی است که مک‌گین «بخش‌های بدوی و غریزی طبیعت ما» می‌نامد (*ibid.*, p.120). اگر اجتماعی که ما از آن پیروی کرده‌ایم، خودش اشتباهی را انجام دهد، قاعده به ما پاسخ درستی را نخواهد داد. معیار واقعی درستی یا نادرستی، هم‌ترازی با دیگران نیست (*ibid.*, p.185). مک‌گین نتیجه می‌گیرد که با قصور دیدگاه جامعه‌شناختی، ما باید به تمایلات طبیعی‌ای که زمینه استفاده ما از قواعد هستند، بازگردیم: «می‌توانیم بگوییم که فهم، تمایلی بی‌واسطه برای عمل است» (*ibid.*, p.43).

مک‌گین درباره اینکه از یک قاعده نمی‌توان فقط یکبار پیروی کرد، می‌گوید: ویتگنشتاین به وضوح تأکید کرده است که «کاربرد آینده از طریق معنای کنونی تعیین می‌شود» (*ibid.*, p.134) شاهد مک‌گین هم برای این قرائت غیر معمولش قطعه مشهوری است که در آن قطعه، ویتگنشتاین می‌گوید:

اما منظورم این نیست که آنچه اکنون [در درک یک مفهوم] انجام می‌دهم، به گونه‌ای علی و به عنوان یک موضوع تجربی کاربرد آینده را تعیین می‌کند، بلکه به طریقی غریب، خود کاربرد به مفهومی حاضر است (بند 195).

**نقد قرائت کریپکی از «خصوصی» بودن**  
از نظر ورهن، تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین، بیشتر به قرائت او از واژه «خصوصی» برمی‌گردد که ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی از آن استفاده می‌کند. به اعتقاد ورهن، واژه «خصوصی» حداقل سه معنا دارد: 1. به معنای ارجاع به پدیدارهایی که برخلاف اشیای عمومی، تنها یک شخص آنها را تجربه می‌کند یا می‌شناسد؛ 2. به معنای سخن گفتن از آنچه تنها یک شخص آن را می‌فهمد، برخلاف آنچه قابل ترجمه یا قابل درک عمومی است و 3. به معنای ارجاع به اعمال فردی در مقابل اعمال اجتماعی. ورهن معتقد است کریپکی گاهی «خصوصی» را به معنای سوم آن تلقی می‌کند؛ یعنی اعمال فردی در مقابل اجتماع. بدینسان، زمانی که ویتگنشتاین مفهوم پیروی از قاعده خصوصی را در بندهای 199 و 202 پژوهش‌های فلسفی مورد تردید قرار می‌دهد، کریپکی این امر را با مسئله پیروی از قاعده فردی، درست تفسیر نمی‌کند. همین مسئله کریپکی را به استفاده از بند 199 به عنوان استدلالی در دفاع از پیروی از یک قاعده به عنوان یک رویه اجتماعی در مقابل رویه فردی سوق می‌دهد. اما اگر واژه «خصوصی» به معنای اول و دوم آن – که در بالا آمد – در نظر گرفته شود، پیروی از قاعده می‌تواند فردی باشد (مکگین هم در صفحات 79-81 کتاب معنا از نظر ویتگنشتاین، همین را می‌گوید).

ورهن بند 199 را صرفاً به این معنا می‌گیرد که قواعد پدیدارهایی‌اند که یکبار اتفاق می‌افتند؛ یعنی قواعد، مکانیسم‌های صوری هستند که راهبردهایی را برای شماری از کاربردها یا

تفسیرهای قابل تکرار و متنوع ایجاد می‌کنند (Werhane, p.102).

به هر روی، دیدگاه کریپکی قواعد را محدود به اعمال اجتماعی می‌کند و این البته تعریف زبان خصوصی را صرفاً منحصر به ارجاع به زبانی می‌کند که کسی به تنهایی و جدا از دیگران، آن را تکامل می‌بخشد.

انکار کریپکی نسبت به «مدل خصوصی»<sup>17</sup> پیروی از قاعده، نیز قابل بحث است. کریپکی تأکید می‌کند که شروط اظهارپذیری مبتنی بر اجتماع هستند. زمانی که مثلاً من می‌گویم « $4=2+2$ » صادق است»، من می‌گویم که عمل خاص جمع من با هنجار اجتماعی درباره عمل جمع در توافق است (ibid., p.103). کریپکی معتقد است که هر بار که من یک محاسبه از نوع عملیات جمع انجام می‌دهم، معلم را با هنجار اجتماعی مقایسه و سپس در باب درستی یا نادرستی‌اش قضاوت می‌کنم. بنابراین، هنجار اجتماعی یک معیار یا یک «نوع» است که عمل جمع خاص من یک «فرد» از آن است. شروط اظهارپذیری، مثلاً برای « $4=2+2$ »، توصیفی از هنجارهای عمل جمع است که از طریق رابطه میان عمل‌های جمع من و هنجارهای اجتماعی فهمیده می‌شوند؛ این شروط چیزی در باب جهان یا در باب معنا نمی‌گویند.

کریپکی ادعا می‌کند که شروط اظهارپذیری برای درست بودن، به واکنش‌هایی وابسته است که عمل‌های جمع مرا به عمل جمعی که از طریق توافقات اجتماعی تعیین می‌شود، مرتبط کند. این رابطه «فرد- نوعی»<sup>18</sup> یا رابطه میان کاربردهای یک قاعده یا اعمال پیروی از قاعده و یک قاعده، توافقی را میان فرد و نوع فرض می‌کند.

اما اگر مفهوم توافق مبتنی بر مفهوم یکسانی واکنش است که خود نیاز به شناخت دنباله یا استمرار درست مطابق با یک قاعده دارد، اعمال رابینسون کروزوئه، این معیار را برآورده می‌سازد؛ یعنی اگر او بداند که چگونه به همان شیوه مطابق با این نوع یا قاعده



ادامه دهد، او برای خودش پیروی از قاعده را ابداع کرده است. افزون بر این، مشخص نیست که یک اجتماع یا یک فرد بتواند شناخت دنباله‌های درست مطابق با یک قاعده را در طرح شکاک کریپکی داشته باشد، چون کریپکی می‌گوید که شروط اظهارپذیری صرفاً از توافقی میان کاربردهای من از یک قاعده و هنجارهای اجتماعی پدید می‌آید. بدینسان، یکسانی واکنش در چارچوب رابطه میان کاربرد من از عمل جمع و توافقات اجتماعی ارزیابی می‌شود (*ibid.*, p.104).

**رد استناد شکاکیت در باب معنا به ویتگنشتاین**  
مکداول معتقد است استدلال شکاک کریپکی، به عنوان بخشی از تناقض ویتگنشتاین، در ابتدای بند 201 پژوهش‌های فلسفی خلاصه می‌شود:

تناقض ما این بود: قاعده نمی‌تواند شیوه عمل را تعیین کند، زیرا هر شیوه عملی را می‌شود در توافق با قاعده قرار داد. پاسخ این است: اگر بتوان کاری کرد که هر چیزی با قاعده مطابق باشد، پس می‌توان کاری هم کرد که با آن مطابق نباشد. پس اینجا نه تطابقی در کار است و نه عدم تطابق (بند 201).

مطابق با نظر مکداول، اگر ما بپذیریم که معنا نیاز به تفسیر دارد، با یک معمای غامض غیر قابل پذیرش مواجه هستیم؛ یعنی هم نتیجه می‌گیریم که هر تفسیری ما را تنها برای یک لحظه قانع می‌کند و «هر تفسیری همراه با آن چه تفسیر می‌شود در هوا معلق است»، و هم باید یک «فراواقعیت»<sup>19</sup>؛ یعنی یک حالت عینی یا ذهنی که خود را تفسیر می‌کند، فرض کنیم (McDowell, p.230).

از منظر مکداول، کریپکی حق دارد نتیجه بگیرد که اگر معنا نیاز به تفسیر دارد، واژه‌های ما بی‌معنا هستند، اما حق ندارد نتیجه بگیرد که ویتگنشتاین شکاکیتی را در باب معنا پذیرفته است. مکداول اشاره می‌کند که در پاراگراف دوم بند 201، ویتگنشتاین

صراحتاً فرضیاتی را که منجر به شکاکیت در باب معنا می‌شود، رد می‌کند:

می‌توان دید که اینجا صرف این واقعیت که در گذار استدلالمان تفسیرها را یکی پس از دیگری ارائه کردیم، گویی که هر یک دست کم در یک لحظه ما را قانع می‌کند تا به فکر تفسیر دیگری در پس آن بیفتیم، یک بدفهمی پدید می‌آورد. آنچه این واقعیت نشان می‌دهد، این است که برای درک یک قاعده طریقی هست که تفسیر نیست، بلکه در آنچه ما در موارد بالفعل «پیروی از قانون» و «رعایت نکردن آن» می‌نامیم، نمایش داده می‌شود (بند 201).

بدینسان، مکداول نتیجه می‌گیرد که کریپکی تفسیر درستی از ویتگنشتاین عرضه نکرده است (ibid., p.243).

### نتیجه

کریپکی معتقد است کاربرد زبان در حقیقت عملی جمعی و اجتماعی است؛ زیرا کاربرد زبان یعنی پیروی از قواعد آن. پیروی از قاعده نیز با اجتماع زبانی گره خورده است، اما زبان خصوصی وجه جمعی و اجتماعی ندارد. عدم امکان زبان خصوصی، نتیجه و پیامد راه حل شکاکانه است. واقعیت آن است که کریپکی، آن‌چنان که باید، به متن پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین برای اثبات نظراتش نمی‌پردازد و بدان ارجاع نمی‌دهد. کریپکی باید برای اثبات نظریاتش و نسبت دادن آن به ویتگنشتاین، قرائتی یکنواخت از متن داشته باشد.

با توجه به نظر هکر و پیش از آن، فون ریخت، در مورد پیشینه و تاریخ درج بندهای کلیدی 201 و 202 در پژوهش‌های فلسفی، شاید دیگر وضعیت آن‌گونه که کریپکی می‌پندارد، نباشد. پیشینه بندهای 201 تا 203 به ما می‌گویند که این ملاحظات، هسته مرکزی کل کتاب نیستند. آنچه به نظر هکر، در بند 201 رد می‌شود، این امر بدیهی نیست که قواعد عمل را هدایت می‌کنند، بلکه آنچه رد می‌شود، این مسئله است که یک قاعده، عملی را به عنوان

مطابق بودن با آن قاعده، تنها در قابلیت یک تفسیر تعیین می‌کند. به هر حال کریپکی مسائلی را به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد که ظاهراً به دور از خود متن پژوهش‌هاست.

به نظر بسیاری از نقادان کریپکی، توافقات اجتماعی سنگ اول یا شالوده زبان نیستند. می‌توان معیارها و واکنش‌های اجتماعی و حتی اجماع طبیعی را ارزیابی، بازبینی و حتی رد کرد. درست است که نمی‌توان اجتماعی را تصور کرد که در آن توافقات پایه‌ای وجود نداشته باشند، اما نمی‌توان گفت که صرفاً از طریق اجتماع در می‌یابیم که چه چیزی درست است، چنانکه ویتگنشتاین می‌گوید:

اگر کسی باور دارد که مفاهیم معینی، مفاهیم مطلقاً درستی هستند، و داشتن مفاهیم متفاوت به معنای پی‌نبردن به چیزی است که ما پی‌می‌بریم - پس بگذارید تصور کند برخی واقعیت‌های بسیار عام طبیعت با آنچه بدان عادت داریم، متفاوت باشد، آن‌گاه شکل‌گیری مفاهیم متفاوت با مفاهیم معمولی برای او قابل فهم خواهد شد (Wittgenstein, p.230).

مفهوم یک قاعده به ما اجازه می‌دهد تا مفاهیم را شکل دهیم و توافقات اساسی را تکامل بخشیم و بدینسان حتی آنها را ارزیابی کنیم و تغییر دهیم. در این معنای اخیر است که قواعد هنجاری هستند و چنانکه دیدیم به اعتقاد کالین مک‌گین، ویتگنشتاین، روایتی جامعه‌شناختی از پیروی از قاعده را تأیید نمی‌کند و استدلالی شکاکانه را هم در باب قواعد تکامل نمی‌بخشد، بلکه برعکس، مک‌گین می‌گوید که ویتگنشتاین یک فردگرا بود، و روایتی فردگرایانه از پیروی از قاعده ارائه داده است.

اما در نقد مک‌گین که می‌گوید از نظر ویتگنشتاین، کاربرد آینده از طریق معنای کنونی تعیین می‌شود، باید گفت که آیا واقعاً ویتگنشتاین همین را می‌گوید؟ آیا این موضع ویتگنشتاین نیست که کاربرد، معنا را تعیین می‌کند، نه اینکه معنا کاربرد را تعیین کند؟

ظاهراً تفسیر مک‌گین از بند 195 پژوهش‌ها، با بندهای 188 و 197 در تناقض است:

اینجا لابد پیش از هر چیز می‌خواهم بگویم: فکر شما این بود که عمل مراد کردن دستور به طریق خاص خود پیشاپیش همه آن گام‌ها را پیموده است: هنگامی که در ذهن شما این دستور منظورتان است، گویی به جلو جریان دارد و پیش از آنکه به طور فیزیکی به این یا آن گام برسید، همه گام‌ها را برداشته است.

پس مایل بودید عبارتی از این قبیل را به کار برید که: «گام‌ها در واقع پیشتر برداشته شده‌اند، حتی پیش از اینکه من آن گام‌ها را در نوشتن یا شفاهی یا در اندیشه بردارم.» و چنان می‌نمود که گویی به طریقی منحصر به فرد از پیش تعیین شده، پیش‌بینی شده، است - بدان گونه که فقط عمل مراد کردن می‌تواند بر واقعیت پیش‌دستی کند (بند 188).

چنان است که گویی می‌توانیم کل کاربرد یک واژه را در یک آن دریابیم: و این فقط کاری است که می‌گوییم می‌کنیم. به عبارت دیگر: گاهی آنچه را که انجام می‌دهیم، با این واژه‌ها توصیف می‌کنیم. اما در آنچه رخ می‌دهد... هیچ‌چیز غریبی وجود ندارد. هنگامی غریب می‌شود که به این فکر هدایت می‌شویم که تحول آتی باید به طریقی پیشاپیش در کنش درک کاربرد، حاضر باشد و با این همه حاضر نیست. - زیرا می‌گوییم هیچ تردیدی نیست که ما واژه را می‌فهمیم، و از سوی دیگر معنای آن در کاربردش [یعنی در آینده] نهفته است (بند 197).

آنچه به نظر می‌رسد، این است که کریپکی ظاهراً ویتگنشتاین را بهانه‌ای می‌کند تا از سخن و مقصود اصلی خود در باب معنا و زبان پرده بردارد. اما اگر بدون در نظر گرفتن تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین هم بخواهیم نظرات کریپکی را در باب معنا بررسی کنیم، درمی‌یابیم که بیشتر مفسران ویتگنشتاین هم در پی نقد نظرات کریپکی در باب معنا هستند.

در واقع، تلاش متفکران ویتگنشتاینی بیشتر دفاع از موضع ویتگنشتاین در باب معنا و مبرا کردن او از شکاکیت معناشناختی است. برخی از آنها مانند مکگین در پی پاسخ به کریپکی بیشتر به صورت جدلی هستند و برخی هم مانند هکر تماماً وفادار به گفته‌های ویتگنشتاین هستند و برای پاسخ‌دهی به منتقدان همواره در حال استخراج مطالب از متون اصلی ویتگنشتاین هستند. می‌توان تلاش‌های هکر را در این زمینه ستود و او را یکی از موفق‌ترین شارحان فلسفه ویتگنشتاین دانست.

### توضیحات

1. private language argument

برای مطالعه تفصیلی در باب استدلال زبان خصوصی و تفسیرهای مختلف آن رک. حسین‌پور و سعیدی‌مهر، ص 71-95.

2. Wittgenstein on Rules and Private Language, Saul Kripke.

3. sceptical paradox

4. addition

5. dialectical sceptic

6. count

7. indeterminacy of translation

8. inscrutability of reference

9. کریپکی برای روشن‌تر کردن بحث خود، راه‌حل مشهور شکاکانه هیوم به مسائلسش را به عنوان مثال مطرح می‌کند. از نظر هیوم، نه استدلال پیشینی، بلکه عادت، سرچشمه نتیجه‌گیری‌های استقرایی ماست. اگر الف و ب دو نوع رویداد هستند که ما پیوسته در کنار هم دیده‌ایم، پس ما عادت می‌کنیم که هر گاه الف را دیدیم منتظر وقوع ب نیز شویم. همچنین پیوند ضروری که در علیت میان دو رویداد در می‌یابیم، در واقع عادت است که در اثر تکرار وقوع رویدادی بعد از رویداد دیگر در ما به وجود آمده است و در عالم خارج چنین ضرورتی وجود ندارد. پس هیوم شکاکیت را در علیت می‌پذیرد و پاسخی شکاکانه به آن می‌دهد (Kripke, p.67).

10. categorical assertion

11. conditional assertion

12. intermediate version

13. برای بحث بیشتر و آشنایی با جزئیات پیشینه این کتابشناسی، بنگرید به: G. H. Von Wright

14. هکر تصریح می‌کند که این موضوع از طریق منبع نسخه میانی دستنوشته مؤلف روشن‌تر می‌شود؛ یعنی نسخه دستنوشته (129 ف 119) و صفحات بعد از آن که از 17 آگوست 1944 به بعد نوشته شد. همچنین منبع قدیمی‌تر نسخه دستنوشته مؤلف در این باب راهگشاست؛ یعنی دفترچه کوچک دستنوشته مؤلف (180 a) شامل مطالبی است که در نسخه دستنوشته (129) بازنویسی شده است. از نظر هکر، در نسخه دستنویس مؤلف (129)، سیاق عبارات بندهای 201 تا 203 شامل مباحثی است در باب اینکه چگونه بدانیم که مثلاً چیزی قرمز است؛ یعنی آنچه اکنون در بندهای 377 تا 381 پژوهش‌های فلسفی است که در روایت میانی وجود ندارد (Hacker, p.276).

15. Pyrrhonists

16. sign-user

17. private model

18. token-type

19. superfact

#### منابع

حسین‌پور، غلامرضا و محمد سعیدی-مهر، «تأملی در استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین»، شناخت، 59/1، پاییز و زمستان، 1387.

ویتگنشتاین، لودویگ، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، 1380.

Ebbs, G., *Rule-Following and Realism*. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, London, England, 1997.

Hacker, P.M.S., *Wittgenstein: Connections and Controversies*. Oxford, Clarendon Press, 2001.

Hume, D., *A Treatise Human Nature*. Oxford, Clarendon Press, 1960.

- Kripke, S.A., *Wittgenstein on Rules and Private Language: An Elementary Exposition*. Oxford, Basil Blackwell, 1982.
- McDowell, J., *Mind, Value and Reality*. Cambridge, London, Harvard University Press, 2002.
- McGinn, C., *Wittgenstein On Meaning: An Interpretation and Evaluation*. Oxford, Basil Blackwell, 1984.
- Von Wright, G. H., 'The Origin and Composition of the *Philosophical Investigations*', in Von Wright, *Wittgenstein*. Oxford, Blackwell, 1982.
- Werhane, P.H. , *Skepticism, Rules and Private Languages*. London, Humanities Press, 1992.
- Wittgenstein, L., *Philosophical Investigations*. Anscombe, G.E.M, Basil Blackwell, 1991.